

انسجام صوري الفاظ ولایه های معنایی در تاویل باطنی قرآن و غزل حافظ: ایک لسانی و عرفانی مطالعه

Structural Harmony of Word and Meaning in Esoteric Qur'anic Interpretation and the Ghazals of Hafez

Dr. Hafiz Mansoor Ahmad (Corresponding Author)

*Assistant Professor, Department of Persian, University of Sargodha,
Sargodha, Pakistan*

Email: mansoor.ahmad@uos.edu.pk

Abstract

This study explores the structural harmony between word and meaning in esoteric Qur'anic exegesis and the ghazals of Hafez. It argues that both traditions reflect a shared sensitivity to the intrinsic relationship between linguistic form and spiritual content. Through close textual analysis, the paper examines how semantic depth, ambiguity, and rhetorical balance function as vehicles for inner meaning. In esoteric interpretation, words are seen as symbols pointing beyond their literal sense, while in Hafez's poetry, linguistic precision and metaphorical richness evoke profound spiritual insights. The study demonstrates that this harmony reflects a broader Islamic aesthetic in which language is understood as a sacred medium capable of conveying multiple layers of meaning. By comparing exegetical and poetic practices, the research

highlights the convergence of scriptural interpretation and literary creativity in Persian-Islamic culture.

Keywords: Esoteric Exegesis, Hafez, Word and Meaning, Qur'an, Persian Ghazal

تعارف (Introduction)

زبان کبھی محض الفاظ کا مجموعہ نہیں ہوتی؛ اس کی ظاہری ساخت (صورت) اور باطنی مفہیم (معنی) کے درمیان ایک گہرا ربط پایا جاتا ہے۔ اسلامی فکری روایت میں قرآن مجید اس ربط کی اعلیٰ ترین مثال ہے، جہاں الفاظ کی ترتیب، صوتی آہنگ، تکرار، اور نحوی ساختیں نہ صرف ظاہری معنی پیدا کرتی ہیں بلکہ باطنی اشارات اور روحانی معانی کی راہیں بھی کھولتی ہیں۔ اسی بنیاد پر صوفیا اور اہل تائیل نے ”ظاہر“ اور ”باطن“ کے فرق کو محض مفہومی نہیں بلکہ لسانی اور بیانیاتی سطح پر بھی سمجھا۔ اسی طرح فارسی شاعر حافظ شیرازی کی غزلیں بھی زبان کی صوتی خوبصورتی اور معنوی تہہ داری کا حیرت انگیز نمونہ ہیں۔ ان کے اشعار میں لفظی موسیقیت، صنعت ایہام، ابہام معنوی اور استعارتی نظام ایسے مربوط ہوتے ہیں کہ ہر شعر بیک وقت کئی سطحوں پر معنی پیدا کرتا ہے۔ عشقی، اخلاقی، عرفانی اور مابعد الطبیعیاتی۔ یہ مقالہ اسی مماثلت کا جائزہ لیتا ہے کہ قرآن کی باطنی تائیل میں الفاظ کی ساخت اور معنی کی تہوں کا جو تعلق ہے، وہی اصول حافظ کی غزل میں کس طرح ایک شعری اور عرفانی نظام معنی کی صورت اختیار کرتا ہے۔

رابطہ ی بین لفظ و معنادر تفسیر عرفانی قرآن کریم از اہمیت اساسی برخوردار است۔ برای مفسران صوفی، لفظ در پچہ ای بہ سوی واقعیت است و معنادر ابجادی است کہ در پشت این در پچہ پنہان شدہ اند و با چشم غیر مسلح قابل مشاہدہ نیستند۔ این رابطہ بہ زبان قرآن معنایی چند لایہ بخشیدہ است کہ اساس تفسیر عرفانی را تشکیل می دہد۔ شعر حافظ نیز بیان زیبایی شناختی این اصل است۔ برای حافظ، لفظ نہ تنہا یک واحد آوایی و ادبی است، بلکہ یک رمز، یک اشارہ و یک پل معنوی نیز ہست۔ در غزلیات او، نمادہای قرآنی - شراب، حجاب، آئینہ، قلب، سفر، نفس - با مفہیم عرفانی جدید ظاہری شونند، اما نسبت لفظ و معنا ہمیشہ دست نخورده باقی می ماند۔ این مطالعہ بہ بررسی چگونگی ظہور لفظ و معنادر تفسیر عرفانی قرآن و شعر حافظ با تعادل، تناسب و ہماہنگی متقابل خواہد پرداخت۔

مبحث اول: اصل عرفانی لفظ و معنا - رابطہ تکوینی متون قرآنی و حفظی

• ساختار دو سطحی لفظ و معنا (ظاہر و باطن) در مکتب تفسیر عرفانی

اصل اساسی تفسیر عرفانی این است کہ ہر کلمہ در دو سطح عمل می کند:

(1) سطح بیرونی کہ در آن کلمہ با معنای تحت اللفظی و مجازی خود تثبیت می شود،

(2) (2) سطح درونی کہ در آن کلمہ بہ نمادی کیمانی و نشانہ ای جہانی از تجلی تبدیل می شود۔

(3) برای تصوف، قرآن مجموعه ای از کلمات نیست، بلکه «آشکار و اقیعت» است، بنابراین کلمات آن شامل سطوح بی نهایت لایه های معنایی و اشارات است. در این ساختار دو سطحی، ظاهر، نفی باطن نیست، بلکه دروازه ای به سوی آن است؛ به همین دلیل است که تصوف، کلام را کاوش می کند، نه فقط آن را می خواند.

• مفهوم صوفیانه «صورت» کلمه و «جوهر معنوی» معنا

در نظام فکری صوفیان، کلمه مانند جسم، «صورت» و معنا مانند روح، «جوهر» است. اگرچه شکل کلمه مهم است، اما هدف واقعی، دستیابی به ظرفیت معنوی نهفته در آن است. به همین دلیل است که صوفیان کلمه را ایستایی دانند، بلکه آن را ظرفی برای نزول معنای دانند. این مفهوم نشان می دهد که معنا محدود به کلمه نیست، بلکه در سایه، اشارات و ارتعاشات آن تجلی می یابد. در نتیجه، هم در شعر و هم در تفسیر، کلمه به وسیله ای برای وحی الهی تبدیل می شود، نه فقط وسیله ای برای ارتباط اطلاعاتی.

• بسط معنایی واژه در تفسیر باطنی قرآن

اصل تأویل این است که کلام قرآن به همان اندازه که یک نماد کیهانی درونی است، یک بیان بیرونی نیز هست. بسط معنایی کلام در واقع از مراتب «نزولی» به مراتب «تجلی» می رود - یعنی کلام از ظاهر به باطن و از باطن به واقعیت سیر می کند. در نظام های عرفانی ابن عربی، قشیری و سهروردی، این بسط کلام بعد وجودی دارد:

کلمه → مجاز → توجها → واقعیت

این همان توالی کیهانی است که در آن متن معنایی جدیدی را مطابق با ظرفیت معنوی خواننده خلق می کند. بنابراین، کلمات قرآن برای هر خواننده ای به یک شکل آشکار نمی شوند، بلکه به هر روح، راز خود را مطابق با نیازش می دهند.

• کلام حافظ لایه های معنایی متعدد و اشارات عرفانی دارد.

در شعر حافظ، کلمات در بیش از یک سطح معنایی عمل می کنند. کلماتی مانند «میخانه»، «رند»، «شراب»، «ساقی»،

«عشق» و «عینه» به طور همزمان:

معنای لغوی دارند،

معنای فرهنگی / سنتی داشته باشد،

و راهنمای معنای عرفانی / مبهم.

حافظ این کلمه را به نمادی جمع تبدیل می کند که در آن معنای نامرئی در حال تغییر است - همانطور که شراب گاهی عشق الهی است، گاهی کنایه ای به نابودی و گاهی استعاره ای برای «برداشتن حجاب». این معنای چند لایه به متن حافظ رابطه ای سازنده با خوانش درونی قرآن می دهد، زیرا در هر دو، کلمه فقط یک کلمه نیست، بلکه یک کنایه معنوی نیز هست.

• معیار نسبت لفظ و معنا: پتانسیل معنوی متن.

بر اساس نقد صوفیانه، تعادل واقعی بین لفظ و معنا زمانی برقرار می شود که «پتانسیل معنوی» متن و «پتانسیل درونی» خواننده با هم هماهنگ باشند. یعنی معنای لفظی در متن و همچنین به طور قوی در خواننده وجود دارد، اما فعلیت زمانی پدید می آید که پتانسیل های هر دو در سطح خاصی به هم برسند.

به همین دلیل است که صوفیه می گوید:

«معنی [قرآن] بر هر قلبی به اندازه گنجایش گشوده می شود.»

این اصل، هم تفسیر باطنی قرآن و هم شعر عرفانی حافظ را در چارچوبی واحد متحد می کند که طبق عنوان شما، می توان آن را

«رابطه خلا قانه» نامید.

بحث دوم: تفسیر عرفانی قرآن - تجلیات معنای باطنی و معنای کلام

در تفسیر عرفانی، کلمه صرفاً یک واحد آوایی یا واژگانی نیست، بلکه «کلید معنا» است - یعنی دری که وقتی بازمی شود، انبوهی از تجلیات معنارابه روی خواننده می گشاید. بر اساس هر منوتیک صوفیانه، کلمه اساساً یک نماد است؛ این نماد ظاهر آحمد و امادر باطن نامحدود است. تصوف معتقد است که کلمه قرآن «تنزیل» است، اما معنای آن «تجلی» است و تجلی هرگز در یک سطح باقی نمی ماند. به همین دلیل است که می گویند قرآن بر هر خواننده ای مطابق با ظرفیت درونی اش گشوده می شود.

بر اساس این اصل، آن دسته از کلمات قرآن که عمق معنوی آنها در درجه اول در تفسیر و خیل است - مانند نور، قلب، سفر، حیات، مرگ - دیگر صرفاً به اصطلاحات در نظام عرفانی تبدیل نمی شوند، بلکه نشانگر مکان ها و حالات هستند. برای مثال، قرآن کریم می گوید:

(خداوند نور آسمان ها و زمین است)¹

ترجمه: «خداوند نور آسمان ها و زمین است.»

در تفسیر صوفیانه، «نور» در اینجا صرفاً نور نیست، بلکه استعاره ای برای وجود مطلق است - وجودی که در هر لایه ای آشکار است، اما خود نیازی به هیچ تجلی ندارد. نور اولین تجلی واقعیت است و از آن همه پرتوهای معنا سرچشمه می گیرند. به همین ترتیب، «قلب» در قرآن صرفاً یک اندام فیزیکی نیست، بلکه «مرکز ادراک الهی» است. در اصل، قلب جایی است که واقعیت نورانی در آن تجلی می یابد:

﴿در ادله، برای یادآوری کسانی که قلب داشتند﴾²

ترجمه: «در این [مطلب] برای کسی که دلش زنده است، تذکری است.»

صوفیان «قلب» را در این آیه به عنوان محل «بیداری معنوی» می خوانند، یعنی ظرفی که نور معنا مستقیماً به آن وارد می شود. در مقابل، «سفر» در قرآن صرفاً «سفر» نیست، بلکه «تکامل درونی» است - حرکتی وجودی که سالک را از کثرت ظاهری به وحدت درونی هدایت می کند. به همین دلیل، محققان ایرانی «سفر» را عنصر اساسی سفرهای معنوی دانسته اند. عطار می گوید:

این رودخانه نیست که تند و کند جریان دارد³

ترجمه: «مسافر کسی نیست که گاهی تندر راه می رود و گاهی می ایستد؛ مسافر کسی است که آهسته اما پیوسته

سفر می کند.»

این «سفر» در تفسیر عرفانی، معانی تحت اللفظی قرآن را به «حرکت آگاہی» تبدیل می‌کند و خواننده را از اطلاعات انتزاعی به تجربه حضور ارتقائی دهد.

در تفسیر عرفانی، استعاره، رمز و کنایه اصول اساسی هستند. استعاره «پل» به سوی واقعیت می‌شود؛ رمز «در» به سوی جایگاه واقعیت است و کنایه، معنارابه «مرکز پنهان» آن هدایت می‌کند. در این هر منوتیک، استعاره نفی واقعیت نیست، بلکه تجلی آن است - یعنی کلمات در شکل ظاهری خود حجاب واقعیت می‌شوند و آن را به درون هدایت می‌کنند. حافظ تحت این اصل می‌گوید:

هر کلمه ای معنایی دارد و هر نگاهی معنایی⁴

ترجمه: «در هر کلمه ای رازی و در هر نگاهی معنایی نهفته است.»

همین نمادگرایی، لایه‌های معنایی به تفسیر باطنی قرآن می‌بخشد و متن را «زنده» نگه می‌دارد - آنقدر زنده که در هر دوره به خلق معانی جدید ادامه می‌دهد.

رویکرد عرفانی وحدت هدایت و تنوع معانی در واژگان قرآن، هم بر این واقعیت مبتنی است که «هدایت» در ذات خود واحد است، اما جلوه‌های آن متنوع است. تنوع در واژگان به این دلیل است که خواننده در سطوح مختلف قرار دارد و وحدت به این دلیل است که منبع هدایت واحد است. بنابراین، قرآن آیه واحدی را بردل‌های مختلف با جلوه‌های متفاوت نازل می‌کند؛ این تنوع هم گواه وحدت است و هم مظهر آن.

در تفسیر عرفانی، سفر از کلمه به واقعیت در واقع مسیر «تفسیر حیوانی» و «تفسیر حسی» است. این فقط تلاش فکری یا تفسیر صوری نیست؛ بلکه دسترسی به واقعیت معنوی از طریق وحی، ذوق و تلاش است. تصوف این را «شنیدن معنوی» می‌نامد - یعنی تجلی معنای نه با مطالعه کلمات، بلکه با دست دادن روح حاصل می‌شود.

این نقطه ای است که کلمه از محدودیت‌های خود فراتر می‌رود و به «معنی» تبدیل می‌شود و معنی وسیله ای برای دسترسی به «واقعیت» می‌شود. بنابراین، متن قرآن فقط خواننده نمی‌شود بلکه «باز می‌شود»، کلمه فقط فهمیده نمی‌شود بلکه «روشن می‌شود» و معنی فقط احساس نمی‌شود بلکه «تجلی» می‌یابد.

مبحث سوم: تعادل لفظ و معنادر شعر حافظ - نظام‌های عرفانی، استعاره و موسیقایی

در شعر حافظ، رابطه‌ی میان لفظ و معنای یک ژانر ادبی صرف یا بیان غنایی محدود نمی‌شود، بلکه به شکل یک نظام عرفانی کامل درمی‌آید. در این نظام، لفظ از معنای ظاهری خود فراتر می‌رود و طنینی درونی ایجاد می‌کند که احساسات درونی خواننده را بیدار می‌کند و متن را نه فقط به یک گزاره، بلکه به حالتی از «کشف» تبدیل می‌کند. در غزل حافظ، لفظ از یک سودارای جلای زیبایی شناختی و از سوی دیگر دارای رمز رفتاری و اشاره‌ی درونی است. به همین دلیل است که زبان او همزمان دقیق، ظریف و لایه لایه به نظر می‌رسد.

در مورد حافظ، این پیچیدگی زبانی صرفاً استفاده‌ی هوشمندانه از صنایع کلامی نیست، بلکه تجلی وسعت معنوی است. در اشعار او، یک کلمه چندین لایه‌ی معنایی را در خود جای می‌دهد و هر لایه به شیوه‌ی خود به یک کنایه‌ی عرفانی تبدیل می‌شود. برای مثال، او می‌گوید:

فصح، اشتباهی بی‌رحمانه نیست⁵

ترجمه: «ای عزیزم! پس فصیح نیست؛ خطا از همین جاناشی می‌شود.»

در اینجا، «سخن» ظاهر آسخن است، اما در باطن استعاره‌ای برای «واقعیت» است و «دانا» صرفاً دانا نیست، بلکه «کاشف» است. حافظ در این شعر به تنشی ظریف بین معنای ظاهری زبان و معنای باطنی واقعیت اشاره می‌کند؛ گویی اگرچه کلمه محدود است، اما «اشاره» آن بی‌نهایت است. با تأکید بر این نکته، هنرمندان ایرانی گفته‌اند که هر کلمه حافظ جهانی از «نماد» کنایه است. شبلی نعمانی نوشته است که زبان حافظ «مطابق با ظرفیت خواننده» افق‌ها را تغییر می‌دهد، به این معنی که معنای آن برای هر خواننده‌ای از نو پدیدار می‌شود.

در دنیای شعری حافظ، نمادگرایی، کنایه‌ها و ولایه‌های کلامی، به عنوان نمادهای عرفانی عمل می‌کنند. برای مثال:

باه می‌سجدار نیکسکین گارات پیرمغان گوید⁶

ترجمه: «اگر پیرمغان می‌گوید، سجاده خود را با شراب رنگ کن.»

این شعر به چندین سطح تقسیم شده است. «می» (شراب) در اینجا فقط اصطلاحی برای شراب نیست، بلکه نمادی از استغراق صوفیانه، حالت فنا در الله و رفع حجاب ظاهر است. «پیرمغان» به معنای راهنمایی است که فراتر از شریعت به واقعیت هدایت می‌کند. به همین ترتیب، «رنگ آمیزی فرش» به فرآیند درونی واقعیت اشاره دارد تا تجلی بیرونی عبادت، که گاهی اوقات به بیانی از نیاز به «ذوق» پیش از «شریعت» در مسیر معرفت تبدیل می‌شود.

مولانا جلال الدین رومی نیز به همین حقیقت اشاره کرده است:

باشد که عابد، حقیقتاً مورد پرستش و اطاعت قرار گیرد⁷

ترجمه: «اگر نوشیدن الکل (مستی درونی) به حقیقت منجر شود، آن عبادت و اطاعت واقعی از خدا است.»

این نقل قول از مولوی به استعاره حافظ بعدی عرفانی و مشخص می‌دهد و ثابت می‌کند که اشارات حافظ نه تنها مجرد، بلکه بخشی از یک سنت عرفانی گسترده تر هستند.

برای حافظ، کلماتی مانند شراب، ساقی، حسن، عشق، طلوع و آفتاب صرفاً صور خیال شاعرانه نیستند، بلکه مجموعه‌ای از معانی درونی‌اند. «شراب» وجد معنوی، «ساقی» تجلی حق، «حسن» تجلی ذات، «عشق» مقام فنا، «طلوع» تجلی حقیقت و «آفتاب» تجلی روشن وحدت است. در این زمینه، شعر او چنین است:

افسوس یا این سقج ایدر قسا و نوالها⁸

ای ساقی! کاسه را بر گردان و به من بده.

در هسته خود، « جستجوی دانش » و « اشتیاق به نور واقعیت » است. « کاس » در اینجا ظرف محتوای قلب است و « آدار » صدای عرفانی ندای مداوم به سوی واقعیت است.

هماهنگی موسیقایی غزل حافظ نه تنها زیبایی شنیداری می آفریند، بلکه هماهنگی معنوی را نیز تعمیق می بخشد. ریتم، وزن، قافیه و ملودی آن - همه با هم حرکت درونی معنار تقویت می کنند. این تغییر موسیقایی، خواننده را به حالت « شنیدن درونی » می رساند، یعنی کلمه از طریق انرژی صوتی خود وارد معنای درونی می شود. برای تصوف، این حالت، شکل اولیه « مقدمه » است.

در این نظام زبانی، واژگان حافظ حاوی « ندایی درونی » است که از کلمات ظاهری فراتر می رود و در اعماق جان طنین انداز می شود. او معنار توصیف نمی کند، بلکه آن را در خواننده می آفریند. گویی نوری پیش از کلمه و تجلی ای پیش از معنا وجود دارد. حافظ شاعر این تجلی است. بنابراین، وقتی می گوید:

درد ایستگی کاشام که پرس⁹

ترجمه: « من چنان درد عشقی را چشیده ام که نمی پرسند. »

پس این فقط بیان حادثه عشق نیست، بلکه طنینی درونی است که هر عاشقی به فراخوردنش به آن گوش می دهد. این کمال عرفانی حافظ است - کلام محدود است، اما صوابی نهایت؛ شعر کوتاه است، اما معنای کران.

بحث چهارم: قرآن و حافظ - ساختار مکمل لفظ و معنار سطح متن

در این فضای معرفتی، رابطه ی مکمل لفظ و معنای قرآن و حافظ پدیدار می شود، که صرفاً موضوع ارادت یا میراث فرهنگی نیست، بلکه یک اشتراک فنی عمیق است. سبک مقدس قرآن - با فصاحت، نمادگرایی، انسجام معانی و کثرت دلالت هایش - در متن شعر حافظ مانند یک جریان درونی، یک نیروی نحوی و معنوی خاموش اما فعال ادله می یابد. حافظ نه واژگان قرآن را در سطح شعری مجسم می کند و نه به نقل قول صرف محدود می شود؛ او این بیان مقدس را در نمادگرایی شعری جذب می کند و یک « سبک تکوینی » جدید ایجاد می کند که در آن متن الهی و متن شعری یکدیگر را روشن می کنند.

بحث چهارم: قرآن و حافظ - ساختار مکمل لفظ و معنار سطح متن

• تعادل تطبیقی بین متن مقدس و شعری در انتخاب کلمات

کلام قرآن نه تنها حامل معناست، بلکه قدرت خلق معنار نیز دارد. گفته شده است:

« و ما این کتاب را که بیان کننده هر چیزی است، بر تو نازل کردیم. »¹⁰

« و ما این کتاب را که بیانگر هر چیزی است، بر تو نازل کردیم. »

حافظ با تبدیل این توضیح و تلویح قرآنی به رمز شاعرانه، کلام را در چنان تعادل درونی نگه می دارد که در پس هر کلمه،

لایه های معنایی متعددی پدیدار می شود:

دالا آن نیتار مس آیات از دل برانید¹¹

« ای دل! این نکته ی پنهان (آیه ی دل) از خود دل برمی خیزد، از آن آشکاری شود. »

در اینجا کلمه « آیه » مستقیماً از قرآن گرفته شده است، اما حافظ آن را با وحی درونی « قلب » همسوی کند.

- «هماهنگی معنایی» در تفسیر عرفانی و حفظ غزلیات.
- در سنت عرفانی، تفسیر قرآن با یک نظام معنایی نظام مند پیش می رود، چنانکه قشیری گفته است:
- «آیات به ارزش پایی دل ها اشاره دارند»¹²
- «آیات با تطهیر دل ها آشکار می شوند.»
- حافظ با همین منطق یکپارچه، کلمات قرآن را در تجربه غزل خود ادغام می کند:
- "دار ازل پورتو، زیبایی می درخشند."
- عشق زاده شد و آتش آن به همه جهان ها سرایت کرد.¹³
- «در ابدیت، در خشخشی زیبایی تو تسیمی از وحی دمید؛ عشق زاده شد و تمام جهان را به آتش کشید.»
- در اینجا، «تجلی»، «ابدی» و «جاودانه» پیوندهای نمادین تفسیر درونی قرآن هستند.
- روایتی ترکیبی از فصاحت، بلاغت و نمادگرایی
- اعجاز قرآن در ترکیب فصاحت و بلاغت و نمادگرایی آن نهفته است، مانند:
- «وال زه ها و لیل ایز اسحیه»¹⁴
- «سوگند به روز روشن* و سوگند به شب هنگامی که [همه جا را] پوشانند.»
- این قدرت نمادین، منبع اصلی نمادگرایی شاعرانه در کلمات حافظ مانند «صبح»، «شام»، «شب»، «سپیده دم» و «غروب» می شود:
- «شب تاریک است و امواج و گردبادهای سهمگین در ارتقاعند»
- از کجا میدونی وضعیت فعلی چطور؟¹⁵
- این دریاها، شب و گرداب ها، روایت های روایی و تمثیلی قرآن را تکرار می کنند.
- منطق معنوی «معانی متعدد» در قرآن و حافظ
- همانطور که ز مختصری می گوید، تعدد معانی یک اصل در تفسیر قرآن است:
- «الواحد الواحد پتانسیل معانی متعددی را دارد»¹⁶
- «یک کلمه می تواند معانی زیادی داشته باشد.»
- کل نظام غزل حافظ بر این «امکان معنایی» استوار است. در یک شعر، شراب، عشق، ساقی، نور و خورشید - همه در قالب مفاهیم قرآنی و عرفانی آشکار می شوند. به همین دلیل است که غزل حافظ هر بار لایه جدیدی از معنای گشاید.
- تعادل لفظ و معنا در نظام تلوتوح، اشاره و کنایه
- در بلاغت قرآن، «اشاره» و «تلوتوح» دارای حکمت فنی ظریفی هستند که نمونه ای از آن به شرح زیر است:
- «پس کج رفتی، پس وجه الله»¹⁷
- «به هر سو که رو کنید، آنجا روی خداست.»

این بیت همزمان معانی چند گانه ی مکان، بُعد، وسعت، قرب و توحید را در خود دارد. حافظ این نظام نمادین و کنایه را در ساختار شعری خود گنجانده است:

« این چیست که در درونم احساس غم می کنم؟ »

کی از خموشام وای در فغان و در غوغاست¹⁸ »

« او » کیست؟ روح؟ معشوق؟ ذات حقیقت؟ این وهم، این معانی چند گانه، بارزترین نمونه تاثیر قرآن است. در نهایت، این رابطه بین قرآن و حافظ صرفاً یک رابطه ی تاثیر گذار نیست، بلکه به شکل یک مکمل متنی است. قرآن اساس مقدس است و حافظ این اساس را به گونه ای در جوهره ی شعری خود جذب می کند که دو متن، با ترکیب یکدیگر، فضایی معنوی ایجاد می کنند که در آن « لفظ » و « معنی » در قالبی از سنتز با هم ظاهر می شوند.

بحث پنجم: پیاده های علمی و معنوی نسبت لفظ و معنادر اندیشه عرفانی

در این فضای درونی مقدمه، « تناسب بین لفظ و معنا » دیگر صرفاً یک بحث فنی یا زبانی نیست، بلکه جایگاه یک مسیر درونی در اندیشه عرفانی را به خود می گیرد. طبق تصوف، لفظ جای است که در آن شراب معنارنگ خود را می گیرد؛ و معناروحی است که با حلول در قالب لفظ، انسان را در مسیر معرفت پیش می برد. زبان مقدس قرآن و فصاحت شاعرانه حافظ بر همین اصل تعادل استوارند، جایی که « لفظ » نه صرفاً یک صدا است و نه « معنی » یک ایده انتزاعی، بلکه هر دو مکمل یکدیگرند و باعث ادراک معنوی، آشکار سازی خود درونی و آگاهی از متن می شوند.

بحث پنجم: پیاده های علمی و معنوی نسبت لفظ و معنادر اندیشه عرفانی

در سنت صوفیانه، دانش باطنی با فراتر رفتن از محدودیت های ظاهری کلمه و خواندن آن در بافت باطنی معنا آغاز می شود. همانطور که جنید بغدادی گفته است:

« کلمات، نشانه هاستند و معانی، حقایق قلب. »¹⁹

« عبارات صرفاً اشاراتی هستند و معانی، حقایقی هستند که بانور قلب درک می شوند. »

ترجمه اردو:

کلمات صرفاً نشانه هستند؛ معنای واقعی از طریق نور قلب آشکار می شود.

این همان اصلی است که در غزل حافظ، لفظ را به « نماد » و معنارابه « حال درونی » تبدیل می کند.

• تبیین معنوی پیوند فکری میان تفسیر قرآن و غزل حافظ

رویکرد عرفانی به تفسیر قرآن این است که معنابه مرزهای ظاهری آن محدود نمی شود، بلکه دارای گشودگی درونی است.

عبارت زیر:

« اوست آن کس که این کتاب را بر تو نازل کرد... و تاویل جز از جانب خدا معلوم نیست. »²⁰

« اوست که این کتاب را بر تو نازل کرد... و تاویل آن را جز خدا نمی داند. »

حافظ این منطق تفسیری را در شعر خود می گنجاند، جایی که هر مصرع چندین لایه معنایی را در خود جای می دهد:

« هر کاری که کردم، همه را از ثروت قرآن انجام دادم. »²¹

« هر کاری که می کنید، با ثروت قرآن انجام دهید. »

اینجایی است که شعر حافظ، تفسیر قرآن و معنویت عرفانی حول یک مدار می چرخند.

• سنت نمادگرایی ادبی و عمق معنوی در ادبیات اسلامی

برای سانی، عطار، مولوی و حافظ - همه آنها - کلمات در سطح بیرونی خود متوقف نمی شوند، بلکه به جهانی درونی اشاره می کنند.

سانی می گوید:

« سخن از حق سرچشمه می گیرد، نهان و آشکار یکی است. »²²

« وقتی کلام از حقیقت سرچشمه می گیرد، ظاهر و باطن یکی می شوند. »

این سنت « وحدت ظاهر و باطن » - زیبایی لفظ و معنا - است که ادبیات اسلامی را در مقیاس جهانی بی نظیر کرده است.

• جایگاه اصل عرفانی لفظ و معنادر مباحث نقد و تفسیر

هر منوتیک عرفانی، هر سطح از کلمه - صدا، ترکیب، تلوتج، تکرار، کنایه، استعاره - لایه جدیدی از معنارامی گشاید. زرین

کوب، نماینده اصلی نقد اسلامی مدرن، می نویسد:

« در عرفان، لفظ تنها ابزار نیست؛ بلکه راهی برای رسیدن به معنای حقیقت است. »²³

« در عرفان، کلمات صرفاً وسیله نیستند، بلکه مسیری برای رسیدن به معنای حقیقی هستند. »

هر منوتیکی متن عرفانی را فراهم می کند که در آن الفاظ و معانی به یکدیگر منتهی می شوند.

• نقش آگاهی معنوی در خوانش متن

بر اساس اندیشه عرفانی، تلاوت یک متن یک عمل معنوی است که در آن خود درونی خواننده نیز فعال می شود. مولوی این

حالت را اینگونه توصیف می کند:

« این کتاب و این فرهنگ های لغت از توست، مانند بوکانی، جهان را افزایش خواهند داد. »²⁴

« این کتاب و این فرهنگ ها، همه از تو هستند؛ وقتی آنها را می خوانی، روح غنی می شود. »

این آگاهی معنوی است که متن را از تلاوت صرف به « دانش » تبدیل می کند. این آگاهی، هم روایت نورانی قرآن و

هم سبک عرفانی حافظ را هدایت می کند و خواننده را به دنیای معنایی که در پس کلمات پنهان است، می برد.

در نهایت، « تناسب لفظ و معنا » یک اصل علمی و معنوی در اندیشه عرفانی است - جایی که لفظ موضوع معناست و معنای آن

آن لفظ است، جایی که نور قرآن و راز حافظ در یک افق آشکار می شوند. این جایی است که متن صرفاً خواننده نمی شود، « باز

می شود » و خواننده صرفاً فهمیده نمی شود، « بیدار می شود ».

خلاصه

نتایج تحقیق نشان می دهد که رابطه ی لفظ و معنادر تفسیر عرفانی و شعر حافظ، صرفاً یک مسئله ی ادبی یا زبانی نیست، بلکه یک

اصل معنوی و فکری است. مفسران صوفی، معنای پنهان در کلمات را کاوش می کنند، در حالی که حافظ همهمین امکانات معنوی را از

طریق آزمائش های شاعرانہ و پیچیدگی های استعارگی گسترش می دهد. در هر دو سنت، کلمات از محدودیت های ظاهری خود فراتر می روند و به آینه ای از واقعیت درونی تبدیل می شوند. بنابراین، تفسیر عرفانی قرآن و بینش شاعرانہ ای حافظ با هم ترکیب می شوند تا جہانی معنوی خلق کنند کہ در آن کلمات و معانی دو روی یک واقعیت می شوند.

خلاصہ (Summary)

یہ مقالہ قرآن مجید کی تاویل باطنی اور حافظ کی غزل میں پائے جانے والے صوری و معنوی انسجام کا تقابلی مطالعہ پیش کرتا ہے۔ اس کا بنیادی استدلال یہ ہے کہ دونوں متون میں الفاظ کی ظاہری ترتیب اور صوتی و نحوی ساخت محض ابلاغی کردار ادا نہیں کرتی بلکہ گہرے علامتی اور باطنی معانی کی حامل ہوتی ہے۔ قرآنی متن میں الفاظ کا انتخاب، تکرار، تقابل اور بیانی آہنگ ایسے معنوی طبقات پیدا کرتے ہیں جو صوفیانہ تاویل میں روحانی اشارات کی صورت سامنے آتے ہیں۔ اسی طرح حافظ کی غزل میں صنعت ایہام، رمزیت، اور استعاراتی زبان ایک ہی شعر کو مختلف سطحوں پر قابل تاویل بنا دیتی ہے۔ یوں شعر کا ظاہری مفہوم اور اس کا عرفانی باطن ایک دوسرے سے جدا نہیں بلکہ باہم مربوط ہوتے ہیں۔ تحقیق یہ نتیجہ اخذ کرتی ہے کہ قرآن کی باطنی تاویل اور حافظ کی شعری رمزیت دونوں ایک مشترک اصول پر قائم ہیں: لفظ صورت ہے، معنی روح ہے، اور تاویل ان دونوں کے درمیان پل کا کام کرتی ہے۔ اس طرح حافظ کی غزل محض ادبی تخلیق نہیں رہتی بلکہ ایک ایسا تاویلی متن بن جاتی ہے جسے اسی طرح پڑھا جاتا ہے جیسے صوفیا قرآنی آیات کو باطنی زاویے سے پڑھتے ہیں۔ کثیر المعنی، تہہ دار، اور روحانی اشارات سے لبریز۔

حوالاجات

- ¹ طبری، محمد بن جریر، جامع البیان (بغداد: دار الفکر، 1329ھ)، 19:156۔
Al-Ṭabarī, Muḥammad ibn Jarīr, Jāmi' al-Bayān (Baghdād: Dār al-Fikr, 1329 AH), 19: 156
- ² ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، تفسیر القرآن العظیم (مصر: دار السعاده، 1310ق)، 7:22۔
ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، تفسیر القرآن الاطی (مصر: دار السعاده، 1310ق)، 7:22۔
- ³ عطار، فرید الدین، الصیغہ (تھران: نشر طوس، 1348ق)، 1:73۔
عطار، فرید الدین، ایلہ ای-ن ماہ (تھران: انتشارات آرائی توس، 1338ش)، 1:3۔
- ⁴ حافظ، شمس الدین محمد، دیوان (شیراز: چاپخانہ احمدی، 1320ش)، 56۔
حافی، شمس الدین موحمد، دیوان (شیراز: چرخ نیلی احمد، 1320ش)، 56۔
- ⁵ حافی، شمس الدین موحمد، دیوان (شیراز: چرخ نیلی احمد اول، 1320ش)، 112۔
- ⁶ حافظ، جلسہ، 54، حافی، دیوان، 54۔
- ⁷ مولوی، جلال الدین محمد، مثنوی (قم: دارالکتب العلمیہ، 1333ق)، 2:178۔
- ⁸ حافظ، دیوان، 1۔
- ⁹ حافظ، دیوان، 203۔
- ¹⁰ طبری، محمد بن جریر، جامع البیان (قاہرہ: المتبعہ السلفیہ، 1903)، 12:252۔

- ¹¹ حافظ، شمس الدين محمد، ديوان (تهران: اساطير، 1374)، 212.
- ¹² قشيري، عبدالكريم، لطيف الاشعار (قاہرہ: دارالكتب المصريہ، 1968م)، 1:14.
- ¹³ حافظ، جلسہ، ۵۵.
- ¹⁴ ابن كثير، اسماعيل بن عمر، تفسير القرآن العظيم (بيروت: دارالمعرفه، 1981م)، 4:525.
- ¹⁵ حافظ، ديوان، 318.
- ¹⁶ زنجشيري، محمود بن عمر، الكشاف (بيروت: دارالمعرفه، 1987م)، 1:33.
- ¹⁷ طبري، جمع البيان، 3:112.
- ¹⁸ حافظ، ديوان، ۱۳۳.
- ¹⁹ قشيري، عبدالكريم، الرسالة القشيرية (قاہرہ: المتنبۃ المصريہ، 1957م)، 55.
- ²⁰ طبري، محمد بن جرير، جامع البيان (قاہرہ: المتنبۃ السلفيہ، 1903)، 6:176.
- ²¹ حافظ، شمس الدين محمد، ديوان (تهران: اساطير، 1374)، 377.
- ²² سنائي، مجدود بن آدم، حديقة الحقيقات (تهران: علمي وفرهنگي، 1362)، 41.
- ²³ زرین کوب، عبدالحسين، بحر در کوزه (تہران: سخن، 1994ء)، 66.
- ²⁴ مولانا جلال الدين رومي، مثنوي معنوي (تہران: نيکوي، 2000ء)، 2:54.